

فقه و اصول، سال چهل و نهم، شماره ۲، شماره پیاپی ۱۰۹
تابستان ۱۳۹۶، ۱۲۷-۱۰۷

پژوهشی درباره ماهیت لعان*

دکتر عباس کلانتری خلیل آباد

دانشیار دانشگاه آیت الله حایری میبد

Email: abkalantri@yahoo.com

فاطمه رضایی زارچی^۱

دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه آیت الله حایری میبد

Email: fatimarezaei@yahoo.com

الهام رضایی زارچی

دانش آموخته کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه یزد

Email: elhamrezaei@yahoo.com

چکیده

لعان در صورت ادعای مرد مبنی بر زنا یا در صورت انکار فرزند توسط شوهر، با لفظ و شرایط مخصوص نزد حاکم مورد استفاده قرار می‌گیرد که در اثر آن حد قذف از شوهر و حد زنا از زن برداشته می‌شود و زن و شوهر برای همیشه بر هم حرام می‌شوند و از هم ارث نمی‌برند و... فقها در مورد ماهیت لعان اختلاف نظر دارند. برخی آن را شهادت، برخی سوگند و برخی دیگر نیز آن را حقیقت مرکب از سوگند و شهادت دانسته و هر یک بر مدعای خود ادله‌ای اقامه کرده‌اند.

در این مقاله پس از بررسی ادله هر سه گروه، با توجه به تفاوت‌های سوگند و شهادت با لعان و نظر به آثار خاصی که بر لعان مترتب است، این نتیجه بدست آمده است که لعان، هیچ یک از موارد ذکر شده نیست، بلکه خداوند متعال در فرض ادعای شوهر، مبنی بر زنا همسرش، شیوه‌ای را تحت عنوان لعان، برای نفی حد قذف از وی وضع نموده، که احکام و آثار خاصی بر آن مترتب است و در صورت نفی فرزند نیز آثار و احکام خاص خود را دارد. به عبارتی لعان، یک امر مستقل است و لزومی ندارد که یکی از شهادت یا سوگند و یا ترکیبی از هر دو باشد تا لازم آید احکام و آثار آن‌ها را داشته باشد.

کلیدواژه‌ها: لعان، شهادت، سوگند، قذف، نفی ولد.

* تاریخ وصول: ۱۳۹۳/۰۲/۰۸؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۵/۰۱/۲۵.

مقدمه

هر چند شهادت و سوگند هر دو از ادله اثبات دعوا هستند، اما هر یک شرائط و احکام و آثار خاص خود را دارند. لذا اگر ثابت شود که لعان ماهیتاً شهادت است، تابع آن بوده و احکام و آثار آن را دارد، اما اگر سوگند بودن آن ثابت گردد، دارای احکام سوگند است. از جمله شرائط شهادت این است که شاهد باید مسلمان و عادل باشد، اما سوگند خورنده لازم نیست که مسلمان و عادل باشد. بنابراین اگر سوگند باشد، امکان وقوع لعان بین ذمیین نیز وجود دارد، اما اگر شهادت باشد و شهادت ذمی بین خودشان پذیرفته نشود یا مردی تازه مسلمان شده باشد و زن او به ذمه باقی مانده باشد و یا برعکس، لعان آن‌ها پذیرفته نمی‌شود و یا در صورتی که شهادت باشد، و قائل شویم که در شهادت اشاره مفهمه کفایت می‌کند، لعان اُخرس پذیرفته می‌شود. ولی اگر سوگند باشد و قائل شویم که سوگند اُخرس صحیح نیست، لعان وی پذیرفته نمی‌شود. حال بحث این است که لعان کدامیک از این دو است؟

لعان در لغت و اصطلاح

لعان مصدر باب مفاعله از ماده «لعن» و به معنای دور کردن و راندن از خیر است. (جوهری، ۶/ ۲۱۹۶؛ ابن منظور، ۶/ ۳۸۷) هم چنین به معنای مباحله میان دو یا چند نفر به کار رفته است (ابن منظور، ۱۳/ ۳۸۸).

لعان در اصطلاح فقهی عبارت است از ملاعنه‌ای که هریک از زن و شوهر برای ازاله حد قذف یا نفی ولد با تشریفات مخصوص نزد حاکم انجام می‌دهند (شهید ثانی، مسالک الافهام، ۶/ ۱۸۳). در قانون مدنی ایران نیز همین اصطلاح بکار رفته، و از آن تعریف خاصی نشده و فقط در مواد ۸۸۲، ۸۸۳ و ۱۰۵۲ قانون مدنی به احکام و آثار آن اشاره شده و آن مواد عیناً مأخوذ از فقه اسلامی است.

ادله و احکام لعان

لعان مختص به اسلام بوده و دلیلی وجود ندارد که عمل لعان در جاهلیت صورت گرفته باشد. بنابراین لعان از احکام تأسیسی است (جوادعلی، ۵/ ۵۶۰).

فقها برای اثبات لعان به قرآن و روایات استناد کرده‌اند که در زیر به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- قرآن:

از قرآن کریم به آیات شریفه زیر استدلال شده است:

«و کسانی که همسران خود را (به عمل منافی عفت) متهم می‌کنند، و گواهی‌های جز خودشان ندارند، هر

یک از آن‌ها باید چهار مرتبه به نام خدا شهادت دهد که از راستگویان است؛ و در پنجمین بار بگوید که لعنت خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد.» (نور: ۶-۷)^۱

در شأن نزول این آیات گفته‌اند: هنگامی که رسول اکرم (ص) از جنگ تبوک بازگشت، «عویمر بن ساعده» نزد آن حضرت آمد و گفت: همسر من با «شریک بن سمحاء» زنا کرده و حامله شده؛ رسول الله از وی روی برگرداند، عویمر سخن خود را تا چهار مرتبه تکرار کرد! حضرت به خانه رفت و این آیات نازل شد و آن دو زوج نزد رسول الله ملاحظه کردند (قمی، ۲/۹۸؛ فیض کاشانی، ۳/۴۲۰؛ حویزی، ۳/۵۷۷) خداوند متعال قبل از پرداختن به موضوع لعان در آیه ۴ می‌فرماید: «و کسانی که آنان پاکدامن را متهم می‌کنند، سپس چهار شاهد (بر مدعی خود) نمی‌آورند، آن‌ها را هشتاد تازیانه بزنید...»^۲. (نور: ۴) خداوند با آیه ۶ کلیت حکم آیه ۴ را تخصیص زده و شوهر را از شمول این حکم خارج کرده و فرموده است: «و کسانی که همسران خود را (به عمل منافی عفت) متهم می‌کنند، و گواهی‌های جز خودشان ندارند، هر یک از آن‌ها باید چهار مرتبه به نام خدا شهادت دهند...»

شاید علت اینکه خداوند متعال حکمی جداگانه برای زن و شوهر بیان کرده و حکم لزوم احضار شهود را تخصیص زده، این باشد که زن و شوهر برای حفظ آبروی خود و خانواده، به راحتی همدیگر را متهم به این گونه اعمال نکنند. ضمن این که طلبیدن شاهد برای شهادت این کار نیز با حفظ آبروی آن‌ها منافات دارد؛ و از طرف دیگر غیرت مرد اجازه نمی‌دهد، همسرش را با کسی ببیند و عکس العملی نشان ندهد؛ بنابراین «لعان» به عنوان مناسب‌ترین راهکار بیان شده، و ادعای شوهر - با حفظ شرایط - به تنهایی نزد قاضی مورد قبول است (ابن عاشور، ۱۸/۱۳۰؛ مکارم شیرازی، ۱۴/۳۸۳).

با توجه به نص آیه و شأن نزول آن، شوهر زن باید چهار مرتبه بگوید: «خداوند را شاهد می‌گیرم که در آنچه به همسر من نسبت دادم، از راستگویان هستم»؛ و در مرحله پنجم لازم است بگوید: «اگر در آنچه به همسر من نسبت دادم، از دروغگویان باشم، لعنت خدا بر من باد». و با گفتن این پنج جمله، ادعای خود را به اثبات می‌رساند (قمی، ۲/۶۹؛ فیض کاشانی، ۳/۴۲۱؛ حویزی، ۵/۵۸۰).

اما از طرفی این احتمال نیز وجود دارد که مرد به دروغ ادعا کند و شهادت دهد، لذا خداوند حق لعان را برای زن نیز قرار داده، تا اتهام وارده از طرف شوهر را، با گفتن الفاظی از خود دفع نماید (فضل الله، ۱۶/۲۴۳).

«آن زن نیز می‌تواند کیفر (زنا) را از خود دور کند، به این طریق که چهار بار خدا را به شهادت طلبد که

۱. «و الذین یؤمنون أزواجهم ولم یکن لهم شهداء إلا أنفسهم فشهاده أحدهم أربع شهادات بالله إنه لمن الصادقین والخامسة لؤ لعنة الله علیه إن کان من الکاذبین»

۲. «و الذین یؤمنون المحصنات ثم لم یأتوا بأربعة شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدة...»

آن مرد (در این نسبتی که به او می‌دهد) از دروغگویان است. و بار پنجم بگوید که غضب خدا بر او باد اگر آن مرد از راستگویان باشد.»^۱ (نور: ۸-۹).

مراد از «درء» دفع کردن چیزی است (جوهری، ۴۸/۱) و مراد از عذاب، حد زنا است؛ زیرا زن فقط به وسیله گفتن این پنج جمله می‌تواند خود را از اجرای حد «زنا» نجات دهد (علامه طباطبایی، ۸۲/۱۵؛ قمی، ۱۶۷/۲؛ فیض کاشانی، ۴۲۱/۳؛ حویزی، ۵۸۰/۳).

نکته‌ای که در آیات قابل تأمل است این که مرد در مرتبه پنجم برای خود طلب «لعنت» می‌کند، اما زن در مرتبه پنجم برای خود طلب «غضب» می‌نماید؛ دلیلش این است که «غضب» به مراتب بالاتر از «لعن» بوده و مستلزم کیفر و مجازات است؛ برخلاف «لعن» که تنها به معنای طلب دوری از رحمت الهی برای فرد است (مکارم شیرازی، ۳۸۳/۱۴).

از نظر فقها پس از لعان، زن برای همیشه بر شوهر حرام می‌شود و ازدواج دوباره آن دو ممکن نیست و اگر موضوع لعان نفی فرزند باشد، فرزندی که مورد لعان واقع شده نیز متعلق به شوهر قلمداد نمی‌شود، همچنین حد از هر دو ساقط می‌شود، یعنی نه شوهر به دلیل کذف و اتهام زنا تازیانه می‌خورد و نه زن به دلیل زنا سنگسار می‌شود (مؤمن سبزواری، ۵۸۶؛ قمی، ۳۵۶/۲؛ طباطبایی، ۳۴۳/۱۱).

۲ - روایات:

الف- زراه می‌گوید از امام صادق (ع) در مورد آیه والذین یرمون... (نور: ۶) سؤال شد، امام فرمود: در مورد کسی است که همسرش را کذف می‌کند، پس اگر او را کذف کند و سپس به دروغگویی خودش اقرار کند، حد می‌خورد و همسرش به او باز گردانده می‌شود و اگر پافشاری کند، بر علیه زنش چهار بار به نام خدا شهادت می‌دهد که از راستگویان است و در دفعه پنجم خودش را لعنت می‌کند، اگر از کاذبین باشد و اگر همسر می‌خواهد از خودش عذاب (حد) را دفع کند، چهار مرتبه به نام خدا شهادت می‌دهد که آن مرد از دروغگویان است و در دفعه پنجم غضب خداوند را می‌طلبد اگر مرد از راستگویان باشد؛ و اگر چنین نکند رجم می‌شود و اگر چنین کند حد از او برداشته می‌شود و برای همسرش تا روز قیامت حلال نمی‌شود.»^۲ (طوسی، الاستبصار، ۳۷۰/۳؛ کلینی، ۷۴۳/۱۱).

این روایت مشتمل بر نحوه اجرای لعان بر اساس آیه شریفه و نیز برخی از احکام شرعی آن است.

۱. «ویدرأ عنها العذاب أن تشهد أربع شهادات بالله إنه لمن الكاذبين والخامسة أن غضب الله عليها إن كان من الصادقين»

۲. «عدة من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن المثنى، عن زورارة، قال: سئل أبو عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل: «و الذین یرمون أزواجهم و لم یکن لهم شهاداء إلا أنفسهم»؟ قال: «هو القاذف الذی یقذف امرأته، فإذا قذفها، ثم أقو أنه کذب علیها، جلد الحده و ردمت إليه امرأته، وإن أبی إلا أن یمضی، فیشهد علیها أربع شهادات بالله إنه لمن الصادقین» والخامسة یلعن فیها نفسه «إن کان من الكاذبین» فإن أودت أن تدفع عن نفسها العذاب «و العذاب» هو الوجع، شهدت «أربع شهادات بالله إنه لمن الكاذبین و الخامسة أن غضب الله علیها إن کان من الصادقین» فإن لم تفعل و رجمت، وإن فعلت درأت عن نفسها الحده، ثم لا تحل له إلى یوم القیامة»

ب- ابن ابی یعفور از امام صادق (ع) نقل کرده که فرمود «مرد زن متعه‌ای را لعان نمی‌کند.»^۱ (کلینی، ۱۶۶/۶). این روایت بر عدم صحت لعان زن صیغه‌ای دلالت دارد.

ج- مروان ابن دینار از امام موسی کاظم (ع) در مورد علت عدم حلیت زن لعان شده برای شوهری که او را لعان کرده سؤال می‌کند که امام (ع) در جواب می‌فرماید: «دلیل آن تصدق قسم‌هایی است که آن دو به خدا خورده‌اند. (مجلسی، بحار الانوار، ۱۷۶/۱۰۱)^۲

روایات دیگری نیز در کتب روایی وارد شده که به کیفیت اجرا و سایر احکام لعان اشاره دارد که به جهت رعایت اختصار از ذکر آن‌ها خودداری می‌کنیم (طوسی، الاستبصار، ۳/۳۷۲؛ کلینی، ۱۱/۷۴۹-۷۵۳؛ ابن حمزه، ۸/۱۸۶؛ قمی، ۵/۲۳۸-۲۴۷).

شهادت و سوگند در اصطلاح

برای روشن شدن ماهیت لعان، ابتدا لازم است شهادت و سوگند را تعریف کرده و شرایط آن‌ها را بیان نمائیم و سپس ادله هر دو گروه را ذکر کنیم:

الف- شهادت

برای شهادت تعاریف زیر ذکر شده است:

شهادت، اخبار توأم با قطع و جزم از وجود حقی برای غیر است که از سوی غیر قاضی به عمل می‌آید و به معنی علم و آگاهی و مشاهده است (قریشی، ۴/۷۳).

شهادت عبارت است از اخبار شخص از امری به نفع یکی از طرفین و به زیان دیگری (امامی، ۶/۱۸۹).

شهادت اخبار از وقوع امور محسوس به یکی از حواس است، در غیر مورد اخبار به حقی به ضرر خود و به نفع غیر (زیرا در این صورت اسم آن اقرار است نه شهادت) (جعفری لنگرودی، ۷/۲۴۳).

شهادت عملی است که از آن تعبیر به اخبار از روی یقین شده و شرعاً اخبار قطعی از حقی است که برای دیگری لازم و ثابت و محقق شده است (صاحب جواهر، ۴۱/۷).

وجه مشترک همه این تعاریف این است که شهادت اولاً اخبار به عمل یا قول دیگران است و به نفع یا ضرر خود فرد (شهادت دهنده) نیست و ثانیاً باید محسوس و مقطوع باشد.

ب- سوگند

۱. «محمد عن أحمد عن ابن محبوب عن العلاء بن رزین عن ابن ابی یعفور عن ابی عبد الله ع قال: لا یلعن الرجل المرأة التي یتمتع بها»
 ۲. «علی بن حاتم عن القاسم بن محمد عن حملان عن الحسين بن الولید عن مروان بن دینار عن ابی الحسن موسی ع قال: قلت لابی عبد الله ع لا تحل الملائعة لزوجها- الذي لاعنها أبدا- قال لتصديق الأیمان لقولهما بالله»

سوگند یکی از روش‌های تأکید و محکم کردن خبر است. به عبارتی وقتی بخواهند به وجود امری به طور جدی خبر دهند، به آن سوگند می‌خورند، معادل عربی سوگند کلمات قسم، حلف (به فتح حاء) و یمین است (احمد بن فارس، ۸۶/۵) در کتاب «اسالیب القرآن و فنونه البلیغة»، می‌نویسد: «سوگند در نزد نحویان جمله‌ای است که با آن خبر مورد تأکید قرار می‌گیرد. حتی نحویان گفتار خداوند متعال: «و الله يشهد ان المنافقين لكاذبون» (منافقون: ۱) را سوگند شمرده‌اند؛ گرچه در آن اخبار از گواهی دادن خداوند بر کذب منافقان است؛ اما چون برای تأکید خبر آمده، سوگند نامیده شده است.» (زرکشی، ۴۰/۳).

در تعریف سوگند گفته شده: «اعلام اراده‌ای است که به موجب آن شخصی خدا را شاهد صداقت خود در اظهارات و التزامات بیان شده می‌گیرد.» (فاضل مقداد، نضد القواعد الفقهیه علی المذهب الامامیه، ۳۱۳).

علامه طباطبایی می‌گوید: «سوگند آن است که خبر یا انشا را به چیزی که دارای شرافت و آبرو است به خاطر ارزش و اعتباری که دارد پیوند داده و گره بزنیم، به گونه‌ای که اگر خبر درست نباشد در انشا، امر یا نهی امثال نشود، کرامت و شرافت آن چیز لطمه بخورد و باطل شود؛ مثلاً وقتی می‌گوییم: به جان خودم سوگند که زید ایستاده است، صدق این سخن را به شرافت زندگی و عمر خود پیوند داده‌ایم، به طوری که اگر خبر ما دروغ باشد، عمر ما فاقد شرافت و ارزش شده است. همچنین وقتی به شخصی بگوییم: به جان خودم سوگندت می‌دهم که این کار را برای من انجام ده، خواهش خود را به شرافت زندگی خود گره زده‌ایم، به گونه‌ای که اگر آن شخص این کار را انجام ندهد، شرافت زندگی و ارزش عمر ما را نادیده انگاشته است.» (طباطبایی، ۱/۲۲۵). در ماده ۲۸۱ ق.آ.م. آمده است: سوگند باید مطابق قرار دادگاه و با لفظ جلاله (والله- بالله- تالله) یا نام خداوند متعال به سایر زبان‌ها اداء گردد و در صورت نیاز به تغلیظ، دادگاه کیفیت ادای آن را از حیث زمان، مکان و الفاظ تعیین می‌نماید. در هر حال فرقی بین مسلمان و غیر مسلمان در ادای سوگند به نام خداوند متعال نخواهد بود.

لازم به ذکر است که سوگند تنها وظیفه منکر نیست؛ بلکه در مواردی مدعی نیز می‌تواند برای فیصله دادن دعوا سوگند بخورد.

وجه مشترک همه تعابیر فوق این است که اولاً سوگند معمولاً برای اثبات ادعا یا دفع ادعا از خود (سوگند خورنده) است. ثانیاً سوگند فقهی و حقوقی باید مشتمل بر لفظ جلاله باشد.

تفاوت‌های شهادت با سوگند

تفاوت شهادت با سوگند در موارد زیر است:

۱- صفات شاهد و حالف:

یکی از مواردی که باعث تفکیک شهادت از سوگند می‌شود، شروطی است که برای شاهد و حالف ذکر شده است. فقها در سوگند خورنده فقط بلوغ و عقل و اختیار را شرط کرده‌اند. البته سوگند سفیه نیز فقط در خصوص دعاوی غیر مالی پذیرفته می‌شود. همچنین نباید حاکم شرع او را از تصرف در اموالش منع کرده باشد. بنابراین سوگند خوردن بچه و دیوانه و کسی که مجبورش کرده‌اند، درست نیست. (جزیری، ۲/ ۱۰۱؛ مغنیه، ۶/ ۱۳۴) اما غیر از بلوغ و عقل و اختیار شرائطی در شاهد شرط شده که هیچ یک در حالف (سوگند خورنده) شرط نشده است. شروط اختصاصی ذکر شده برای شاهد عبارت‌اند از:

الف- اسلام

مشهور فقها قائل‌اند که شاهد باید مسلمان باشد. بنابراین شهادت کافر -اگر چه کافر ذمی باشد- پذیرفته نمی‌شود؛ زیرا کافر متصف به «فسق» و «ظلم» است، و این دو صفت مانع از پذیرفتن شهادت او می‌شوند. (صاحب جواهر، ۱۶/ ۴۱) ولی شیخ طوسی با این نظر مخالف است و شهادت اهل ذمه را به نفع و علیه همکیشانان پذیرفته است. (جزیری، ۲/ ۹۹) ولی اکثر فقها اسلام را برای سوگند خورنده شرط ندانسته و سوگند کافر ذمی را جایز دانسته و او را به چیزی که به آن اعتقاد دارد، قسم می‌دهند (شهیدثانی، مسالک الافهام، ۶/ ۲۰۴).

ب- طهارت مولد

مشهور فقهاء معتقدند که طهارت مولد در شاهد شرط است. لذا شهادت ولد الزنا قبول نیست، البته شهادت زنزاده در صورتی مردود است که حال او از نظر شرع ثابت شده باشد. (شهید ثانی، الروضة البهیة، ۶/ ۱۲۳؛ مغنیه، ۶/ ۹۶) اما هیچ یک از فقها برای سوگند خورنده این شرط را ذکر نکرده‌اند.

ج- عدالت

از زمان علامه بین متأخران مشهور شده که عدالت ملکه‌ای نفسانی است که به تقوی و مروت و ادا می‌کند. (علامه حلی، إرشاد الأذهان، ۲/ ۱۵۶).
در صورتی که گناه صغیره دائمی باشد یا در اکثر مواقع انجام شود، شهادت رد می‌شود. (مغنیه، ۶/ ۹۷). اما در سوگند عدالت شرط نیست و سوگند حالف و لو فاسق پذیرفته می‌شود؛ به گونه‌ای که بعد از آن حتی بینه نیز معتبر نخواهد بود؛ به خاطر عموم روایت هر کس به اسم خدا سوگند بخورد، حرف او را تصدیق کنید (مغنیه، ۶/ ۹۶).

د- انتفاء تهمت در شاهد

مقصود از تهمت آن است که فرد با شهادت خود بخواهد نفعی را برای خود بدست آورد و یا ضرری را

از خود دور سازد، به عنوان مثال شهادت شریک برای شریک درباره مال مشترک که به نفع هر دو می‌باشد، پذیرفته نیست و در مورد دفع ضرر، شهادت عاقله بر جرح شهود جنایت مورد قبول نیست ولی در سوگند چنین شرطی نیست. (شهیدثانی، الروضة البهیه، ۶/ ۱۲۳؛ مغنیه، ۶/ ۹۸).

ه- عدم دشمنی دنیوی

به نظر می‌رسد این شرط یا یکی از مصادیق انتفاء تهمت است و یا یکی از مصادیق مزیل عدالت؛ نه شرط جداگانه. منظور از دشمنی و عداوتی که مانع شهادت است، دشمنی دنیوی است؛ نه دینی و راه شناخت آن این است که هر یک از دو دشمن با آگاهی از ناراحتی دیگری شادمان شوند.

۲- لزوم انتساب عمل یا موضوع به حالف در سوگند

یکی از فرق‌های شهادت با سوگند این است که در سوگند مدعی یا مدعی علیه در صورتی می‌تواند تقاضای سوگند از طرف دیگر کند که عمل یا موضوع دعوا منتسب به وی باشد. بنابراین، در دعاوی صغیر و مجنون نمی‌توان سوگند را به ولی یا وصی یا قیم متوجه کرد، مگر نسبت به اعمال صادره از شخص آن‌ها، آنهم مادامی که به ولایت یا وصایت یا قیمومت باقی باشند (جزیری، ۲/ ۱۰۱؛ مغنیه، ۶/ ۱۳۴).

۳- لزوم مباشرت در ادای سوگند:

ادای سوگند قائم به شخص است و سوگند یادکردن، نیابت بردار و قابل توکیل نیست و وکیل نمی‌تواند به جای موکل سوگند یاد کند؛ اما در شهادت امکان شهادت بر شهادت وجود دارد. (جزیری، ۲/ ۱۰۱).

سوگند یا گواهی بودن لعان

فقه‌های اسلام در مورد سوگند یا گواهی بودن لعان اختلاف نظر دارند. گروهی از فقها لعان را شهادت و گروه دیگر آن را سوگند می‌دانند و برخی آنرا سوگند مؤکد به شهادت دانسته‌اند و هر یک برای ادعای خود ادله‌ای اقامه کرده‌اند که لازم است مورد بررسی قرار گیرد:

الف- ادله قائلین به شهادت بودن لعان

برخی از فقها از جمله ابن جنید، (اسکافی، ۲۸۰) و ظاهر نظر محقق حلی (محقق حلی، شرائع الاسلام، ۳/ ۷۴) لعان را شهادت می‌دانند و در اثبات مدعای خود به ادله زیر تمسک کرده‌اند:

۱- قول خداوند متعال در آیه شش سوره نور: در آیات چهارم تا نهم سوره نور خداوند متعال پنج بار از کلمه شهادت استفاده می‌کند، در آیه چهار ثبوت زنا را منوط به وجود چهار شاهد دانسته و در صورت نبودن شهود حد قذف را بر مدعی ثابت می‌داند، سپس در آیه ۶ این حکم را تخصیص زده، می‌فرماید: «... و کسانی که همسران خود را (به عمل منافی عفت) متهم می‌کنند، و گواهیانی جز خودشان ندارند، هر یک

از آن‌ها باید چهار مرتبه به نام خدا شهادت دهد که از راستگویان است؛ لذا از لعان به شهادت تعبیر شده است.

در پاسخ به این استدلال می‌گوییم در زبان عرب گاهی مواقع از یمین به شهادت تعبیر می‌شود. (شهید ثانی، مسالک الافهام، ۱۰/۲۴۰؛ فاضل مقداد، کنز العرفان، ۲/۹۸) مانند کلمه شهادت در آیه «هنگامی که منافقان نزد تو می‌آیند می‌گویند: «ما شهادت می‌دهیم که یقیناً تو رسول خدایی!» خداوند می‌داند که تو رسول او هستی، ولی خداوند شهادت می‌دهد که منافقان دروغگو هستند (و به گفته خود ایمان ندارند). (منافقون: ۱) دلیل ما بر این که شهادت در این آیه به معنای سوگند می‌باشد این است که خداوند در آیه بعد می‌فرماید: «آن‌ها سوگندهایشان را سپر ساخته‌اند تا مردم را از راه خدا باز دارند، و کارهای بسیار بدی انجام می‌دهند!» (منافقون: ۲) بنا بر این در این جا از سوگند به شهادت تعبیر شده است. لذا صرف تعبیر از لعان به شهادت در آیه شش سوره نور دلیل بر این نیست که لعان حقیقتاً شهادت اصطلاحی فقهی و حقوقی باشد.

۲- مضمون روایت منقول از امام علی (ع) است که فرمودند: «بین چهار گروه از زنان و شوهرانشان ملاعنه نیست؛ بین مرد آزاد و زن برده، و زن آزاد و مرد برده و بین مرد مسلمان و زن یهودی و (مرد مسلمان و زن نصرانی)» (مجلسی، بحار الأنوار، ۱۰۱/۱۷۵).^۳ از این روایت استفاده می‌شود که لعان شهادت است؛ زیرا سوگند از کافر، بنده و غیره پذیرفته می‌شود، اما به حکم این روایت لعان آن‌ها صحیح نیست.

در پاسخ به این استدلال می‌گوییم (بر فرض صحت سند حدیث)، مدلول آن با عموم آیه لعان و سایر احادیث صحیح و حسن منافات دارد. (فاضل مقداد، کنز العرفان، ۲/۴۴۴) لذا به منظور جمع این خبر با سایر اخبار این باب به دو طریق می‌توان عمل نمود: ۱- آن را حمل بر تقیه نماییم. ۲- بگوییم مراد این حدیث این است که به مجرد قذف، بین یهودی و مسلمان یا حر و بنده لعان ثابت نمی‌شود، بلکه در قذف یهودی توسط مسلمان یا امه توسط حر اگر قاذف ملاعنه نکند فقط تعزیر می‌شود (طوسی، الاستبصار، ۳/۳۷۵) که در هر دو صورت، این حدیث برای اثبات شهادت بودن لعان قابل استناد نیست. ضمن این که ممکن است به خاطر این که لعان هیچ یک از شهادت و لعان نیست، بین آن‌ها لعان صحیح نمی‌باشد.

۱. «إذا جاءك المنافقون قالوا نشهد إنك لرسول الله و الله يعلم إنك لرسوله و الله يشهد إن المنافقين لكاذبون.»

۲. «اتخذوا أيمانهم جفة فصدوا عن سبيل الله.»

۳. «ابن طريف عن ابن علوان عن الصادق ع عن أبيه عن علي صلوات الله عليهم قال: أروع ليس بينهم لعان- ليس بين الحو و المملوكة لعان- ولا بين الحوة و المملوك لعان- ولا بين المسلم و النصرانية و اليهودية لعان.»

۳- مضمون روایت محمد بن سلیمان از امام باقر (ع) که به امام عرض می‌کند؛ چگونه است که هر گاه مرد همسرش را قذف کند و بگوید دیدم، به این معنی است که شهادت او چهار شهادت حساب می‌شود ولی در مورد غیر شوهر چنین نیست. امام فرمودند: هر گاه زوج همسرش را قذف کند و بگوید دیدم، به این معنی است که شهادت او چهار شهادت به نام خداست. و اگر بگوید ندیدم به او گفته می‌شود بینه اقامه کن و اگر بینه نیاورد، مانند دیگران حد می‌خورد.^۱ (ابن بابویه، من لا یحضره الفقیه، ۳/ ۵۳۹)

بنابراین این روایت لعان را جایگزین شهادت دانسته و علاوه بر این دیدن هم شرط شده که خود دلیلی بر سوگند نبودن لعان است.

در جواب این دلیل می‌توان گفت: اولاً؛ در زبان عرب گاهی مواقع سوگند را با لفظ شهادت مورد استفاده قرار می‌دهند و در این روایت هم ممکن است مراد از شهادت معنای واقعی آن نباشد. ثانیاً؛ این حدیث مجهول (مجلسی، ملاذ الاخبار، ۱۳/ ۳۷۰) و سند آن ضعیف است. (همو، مرآة العقول، ۲۴/ ۲۴۱) ثالثاً؛ مضمون روایت دقیق و کامل نیست، زیرا صرف ادعای مرد مبنی بر مشاهده عمل زنا توسط زن جایگزین چهار شاهد نیست و اگر پس از این ادعا، چهار بار به اسم خداوند قسم نخورد، لعان صورت نمی‌گیرد و حد قذف بر او ثابت می‌شود.

۴- زنا با چهار بار اقرار یا چهار بینه ثابت می‌شود. ولی در این مورد خاص در صورتی که مردی زن خود را لعان کند و زن اقرار کند، با یک بار اقرار زنا ثابت می‌شود. بنابراین دلالت می‌کند که خود اقرار موجب ثبوت زنا نشده است. بلکه شهادتی که از مرد صادر شده، موجب ثبوت زنا شده است. و قول خداوند متعال (و یدرؤا عنها العذاب) نشانگر این است که حد برای زن ثابت شده است (زیرا کلمه دره به معنای برداشتن حدی است که ثابت شده است) و به همین دلیل اگر زن نکول کند، رجم ثابت می‌شود، و همه این‌ها دلالت می‌کند که لعان شهادتی است که حد را ثابت می‌کند. ولی از آنجایی که زن نیز می‌تواند با شهادت خود حد را ساقط کند هر دو شهادت با هم تعارض می‌کنند، و شبهه ای بوجود می‌آید که حد را نفی می‌کند، بنابر این حاکم از صدور حکم امتناع می‌کند. و در صورتی که زن لعان نکند. چه اقرار کند و چه نکول نماید، حد بر او ثابت می‌شود (اسدی حلی، ۴/ ۲۷).

در پاسخ به این استدلال نیز می‌گوییم چهار بار شهادت در فرضی لازم است که مدعی شخصی غیر از شوهر باشد، ولی در مورد لعان صورت مسئله فرق می‌کند و شوهر مدعی زنای همسر خود است و لذا

۱. «عن محمد بن سلیمان عن ابي جعفر الغانی ع قال قلت له جعلت فداک کیف صار الرجل إذا قذف امرأته كانت شهادته أربع شهادات بالله فإذا قذفها غيره أب أو أخ أو ولد أو غريباً جلد الحدة أو یقیم البینه علی ما قال فقال قد سنل جعفر بن محمد ع عن ذلك فقال إن الرجل إذا قذف امرأته فقال رأیت ذلك بعینی كانت شهادته أربع شهادات بالله وإذا قال إنه لم یره قبل له أقم البینه علی ما قلته وإلا كان بمنزلة غيره...»

خداوند حکم مستقلى براى اين فرض بيان نموده است، به عبارت ديگر اين خصوصيت خود دليل بر اين است که لعان به حکم شرع به موازات شهادت و سوگند دليل مستقلى براى اثبات حد زنا است.

۵- اصل در دعوى اين است که اثبات به واسطه شهادت به عهده مدعى و اثبات به واسطه سوگند به عهده منکر باشد. لذا به واسطه لعان مرد (در صورتیکه زن لعان نکند) حد بر زن جارى مى شود. بنا بر اين لعان شهادت مستقلى است که از جانب مرد واقع شده است و به همين دليل است که در باب دعاوى شهادت با مدعى شروع مى شود و بعد منکر از باب دفع، شاهد مى آورد (اسدى حلى، ۴/ ۲۷).

پاسخ اين استدلال همان پاسخ استدلال قبلى است.

ادله قائلين به سوگند بودن لعان

برخى از فقها از جمله شيخ طوسى (المبسوط، ۲/ ۲۳۶) ابن ادریس (۲/ ۷۰۵) و علامه حلى (مختلف الشیعه، ۳/ ۹۲) لعان را سوگند مى دانند و به ادله زير تمسک مى کنند:

۱- لزوم استفاده از صيغه «بالله» به واسطه قول خداوند متعال «و گواهانى جز خودشان ندارند، هر يك از آن ها بايد چهار مرتبه به نام خدا شهادت دهد. سوره نور، آيه ۶» و اين نشانگر اين است که لعان بايد مشتمل بر نام خدا باشد و صيغه مخصوصى که در لعان «اشهد بالله» بکار مى رود، يکى از صيغه هاى سوگند است. (علامه حلى، قواعد الاحکام، ۷/ ۴۴۳؛ ابن ادریس، ۲/ ۷۰۳) درحالى که در شهادت لفظ مخصوصى شرط نشده است.

۲- روايت عکرمه بن عباس از پيامبر اکرم (ص): که در مورد لعان بين هلال بن اميه و همسرش مى فرمايد: «اگر سوگندها نبود، من با وى کار داشتم.» (و بر او حد جارى مى کردم.) (نورى، ۱۵/ ۴۴۰)^۱ در اين روايت پيامبر اکرم (ص) در مورد لعان از لفظ ايمان استفاده کرده است (ابن ادریس، ۲/ ۷۰۵) و اين بر سوگند بودن لعان دلالت دارد.

۳- چنان که گفته شد، در شاهد عدالت، عدم تهمت، اسلام و... معتبر است، ولى در متلاعنين چنين امورى شرط نيست. چنان که در سوگند هم اين امور شرط نيست. پس لعان سوگند است نه شهادت (طوسى، الخلاف، ۵/ ۲۸؛ شهيدثانى، مسالك الافهام، ۷/ ۲۱۵).

البته در مورد شرط اسلام بين فقها اختلاف نظر وجود دارد و برخى اسلام را شرط دانسته اند. (حائرى، ۱۲/ ۱۴۸۹) شايد دليل آن ها همان روايت ابن علوان باشد که سوگند ميان چند گروه از جمله کافران را

۱. «روى عکرمه عن ابن عباس: فقال النبي ص لولا الإيمان لكان لي ولها شأن»

صحیح ندانست. اگر دلیل این گروه روایات باشد، عدم قبول شهادت با دلیل خاص خارج شده، اما به هر حال سایر شرائط شاهد را ندارد.

۴- اصل مساوی نبودن زن و مرد در شهادت به زنا، باعث می‌شود که لعان را سوگند بدانیم؛ با این توضیح که در بحث اثبات زنا، شهادت زن بر خلاف مرد به هیچ وجه قابل قبول نیست؛ اما در لعان چنین قانونی وجود ندارد و هر دو می‌توانند لعان کنند و هر یک از زن و مرد در آن مساوی هستند (علامه حلی، قواعد الاحکام، ۷/ ۴۴۳؛ حلی، فی فقه آل یاسین، ۲/ ۱۶۰؛ ابن ادریس، ۲/ ۷۰۵).

۵- لعان را می‌توان با مکان و زمان تغلیظ نمود و این امر صرفاً در قسم وجود دارد. (شهیدثانی، مسالک الافهام، ۷/ ۲۱۴؛ طوسی، الخلاف، ۵/ ۲۳). در پاسخ به استدلال به روایت عکرمه می‌گوییم این روایت به دلیل این که صاحب مستدرک آن را از کتاب عوالی اللئالی نقل کرده قابل استناد نیست. در پاسخ به همه استدلالات فوق می‌گوییم: اولاً همان طور که لعان در برخی احکام و شرائط با قسم شباهت دارد، در برخی از احکام و شرائط دیگر نیز با شهادت شباهت دارد. ثانیاً اینکه در شرع دو چیز احکام و شرائط مشترکی دارند، دلیل بر تساوی آن دو نیست. و به استناد یک حکم جزئی نمی‌توان ماهیت امری را تعیین نمود. ثالثاً لعان با سوگند تفاوت‌های اساسی دارد که در زیر به آن‌ها اشاره می‌شود.

تفاوت‌های سوگند با لعان

اگر شخصی به اسم الله سوگند بخورد، سوگند منعقد می‌شود، ولی امکان بازگشت از سوگند و حنث سوگند از نظر شرعی وجود دارد و در این صورت آثار سوگند، منتفی می‌شود و فقط بر حالف کفاره واجب می‌شود. (محقق حلی، مختصر النافع، ۳/ ۳۶؛ فخر المحققین، ایضاح الفوائد، ۴/ ۵) اما پس از اتمام لعان اگر یکی از طرفین خود را تکذیب کند، لعان باطل نمی‌گردد. دلیل این امر اجماع امامیه و روایات (طوسی، الخلاف، ۵/ ۲۸) از جمله روایتی است که از حضرت علی (ع) و امام صادق (ع) نقل شده که می‌فرمایند: «اگر دو نفر با هم نزد امام لعان کردند، از هم جدا می‌شوند و هرگز با نکاح به هم نمی‌رسند و برای آن‌ها حلال نیست که با هم اجتماع (خلوت) کنند.» (نوری، ۴/ ۴۱۳)^۱ این روایت بر عدم جواز رجوع متلاعنین به طور دائم دلالت دارد. بنابراین اگر یکی از طرفین خود را تکذیب کند، دو فرض متصور است:

الف- لعان بر زنا باشد: در این صورت زوجیت بر نمی‌گردد؛ چون هیچ دلیل شرعی‌ای برای بازگشت حرمت ابدی ناشی از لعان وجود ندارد. حال اگر تکذیب کننده مرد باشد؛ حد قذف بر او جاری می‌شود و اگر زن باشد، حد زنا بر او جاری می‌شود (طوسی، الخلاف، ۵/ ۲۸).

۱. «عن أمير المؤمنين وأبي عبد الله ع لهما قالا: إذا تلاعن المتلاعنان عند الإمام فوق بينهما فلم يجتمعا بنكاح أبدا ولا يحق لهما الاجتماع»

ب- لعان بر نفی ولد باشد: در این صورت نیز با رجوع هر کدام آثار لعان بر نمی‌گردد؛ یعنی رابطه پدر و فرزندی، توارث، حق حضانت و... بر نمی‌گردد. (طوسی، الخلاف، ۲۸/۵) آری با تکذیب پدر برخی احکام بر وی تحمیل می‌شود، مثلاً نفقه فرزند بر پدر واجب می‌شود یا پسر از مال پدر ارث می‌برد، اما این به خاطر امکان رجوع از لعان نیست، بلکه به خاطر این است که این تکذیب، اقرار پدر به نفع پسر است و اقرار عقلاً بر علیه خودشان جایز است.

به عبارت دیگر آثار لعان به صرف لعان ثابت شده است و اصل استصحاب اقتضا می‌کند که پس از تکذیب پدر، این آثار به قوت خود باقی بماند و از آن جا که قاعده اقرار بر اصل استصحاب حکومت دارد، این حکومت موجب می‌شود صرفاً وظایفی که بر عهده پدر ملاحظه است، بازگردد. اگر تکذیب کننده زن باشد؛ لازمه اعتراف زن نیز نفی ولد مجدد است؛ پس همان نتیجه‌ای که از لعان حاصل شده، باقی می‌ماند ولی زن حد زنا نمی‌خورد؛ زیرا اعتراف به نفی ولد، اعتراف به زنا نیست (طوسی، الخلاف، ۲۸/۵).

در سوگند در صورتی که طرف دعوی بمیرد و ماهیت دعوی مالی باشد، در صورتی که میت یک شاهد داشته باشد، وارث می‌تواند سوگند بخورد، بنابراین وارث جانشین میت می‌شود. و در صورتی که مدعی ادعا کند که وراثت نسبت به حق علم دارند؛ وارث می‌تواند سوگند بخورد که من چیزی نمی‌دانم و نباید بر چیز دیگری سوگند بخورد؛ چون یکی از شرایط سوگند قطع به موضوع است و امکان دارد او به موضوع یقین نداشته باشد. (محقق حلی، شرائع الاسلام، ۸۰/۴)

همچنین اگر مدعی بر علیه میت بیاورد؛ علاوه بر بینه سوگند نیز بر مدعی لازم است، در غیر این صورت حقی برای مدعی ثابت نمی‌شود. (طوسی، الرسائل العشر، ۳۳۴) دلیل ما روایت عبدالرحمن بن ابی عبد... از امام موسی کاظم (ع) است که می‌فرماید: «هر گاه شخصی علیه شخص دیگری ادعای حقی کند... و آن شخص مرده باشد و بینه بر علیه او اقامه کند، بر مدعی است که علاوه بر بینه به اسم الله سوگند بخورد و در غیر این صورت حقی برای مدعی ثابت نمی‌شود» (ابن بابویه، من لا یحضره الفقیه، ۳/۶۳-۶۴).^۱

بنابراین، سوگند خوردن هم بر علیه مرده و هم از طرف وراثت او و به نفع مرده امکان دارد.

ولی در مورد لعان دو حالت متصور است:

۱- قبل از لعان، مرد فوت کند، در این صورت لعان ساقط می‌شود و زن از مرد ارث می‌برد و عده بر او لازم است (فاضل هندی، ۳۲۸/۸) زیرا سببی برای انتفای زوجیت وجود ندارد. لذا زوجیت و تمامی آثار

۱. «عن عبد الرحمن بن أبی عبد الله قال قلت للشيخ یعنی موسی بن جعفر عن أخیرینی عن الرجل یدعی قبل الرجل الحق فإن كان المطلوب بالحق قد مات وأقیمت علیه البینه فعلى المدعی اليمين وإلا فلا حق له....»

مترتب بر آن به قوت باقی خواهد ماند.

۲- قبل از لعان زن بمیرد. در این صورت دو حالت متصور است:

حالت اول: لعان بر زنا باشد؛ در این مورد بین فقها اختلاف نظر است؛ برخی از جمله شیخ طوسی در کتاب الخلاف آن را جایز دانسته و می گوید: روایات از جمله روایت ابی بصیر از امام صادق (ع) دلالت دارد که «اگر مردی از خانواده زن جانشین او شود و مرد را لعان کند، مرد از زوجه مرده اش ارث نمی برد و اگر همه اولیای زن امتناع کنند، مرد از همسرش ارث می برد.» (طوسی، الخلاف، ۸/ ۱۹۱) و روایت زید بن علی از پدرانش از امام علی (ع) که می فرماید: «هرگاه مردی همسرش را قذف کند و خارج شود و پس از بازگشت همسرش مرده باشد، مرد بین دو چیز مخیر است: اگر بخواهد خود را به گناه ملزم کند و حد بر او جاری شود و میراث زن را بگیرد و در غیر این صورت یکی از نزدیکان زن او را لعان کند، و مرد از زن ارث نمی برد» (حرعاملی، ۲۲/ ۴۳۵).^۱

بنابراین؛ روایات برخلاف قاعده اولیه است و مضمون آن این است که اگر کسی از خانواده زن حاضر به انجام لعان باشد، مرد بین لعان و میراث مخیر است و اگر لعان کند، حد نمی خورد ولی از زن ارث نمی برد، در غیر این صورت از همسرش ارث می برد و حد قذف بر او جاری می شود (ابن حمزه، ۵/ ۲۹). گروه دیگری از فقها معتقدند لعان به واسطه مرگ زن ساقط می شود (شهیدثانی، مسالک الافهام، ۶/ ۲۱۴؛ علامه حلی، تحریر الاحکام الشرعیه، ۴/ ۱۳۶)؛ زیرا زوجیت به واسطه موت زایل شده است (کیدری، ۴۲) و ارث با موت مستقر شده و دلیلی بر سقوط آن پس از لعان مجدد وجود ندارد. لذا حق مطالبه حد قذف به وراثت زن می رسد؛ زیرا چیزی که حد قذف را ساقط کرده باشد، وجود ندارد. (شهیدثانی، مسالک الافهام، ۶/ ۲۱۴) و مرد صرفه برای سقوط حد می تواند لعان کند؛ هرچند وارث حضور نداشته باشد (شهیدثانی، مسالک الافهام، ۶/ ۲۱۴؛ علامه حلی، تحریر الاحکام الشرعیه، ۲/ ۵۳۱). به این جهت که لعان دو اثر در بردارد؛ یکی سقوط حد قذف از مرد و دیگری ثبوت حد زنا بر زن و موت زن فقط موجب زایل شدن اثر دوم نسبت به خودش می شود و اثر اول بر جای خود باقی است (صاحب جواهر، ۱۱/ ۳۴). ولی انتفای نسب و توارث مترتب بر لعان طرفین است و چون پس از مرگ امکان لعان توسط زن وجود ندارد، این احکام به جای خود باقی است (عاملی، ۲/ ۲۴۰).

لعان توسط ورثه زن ممکن نیست و روایات دال بر این موضوع قابل عمل نیست؛ زیرا روایت اول، مرسل (علامه حلی، مختلف الشیعه، ۷/ ۴۵۱) و روایت دوم ضعیف است. (محقق حلی، نکت النهایه، ۲/

۱. «عن زید بن علی عن آبائه عن علی ع فی رجل قذف امرأته ثم خرج فجاءه وقد توفیت - قال یخبر واحد من ثنین - یقال له إن شئت ألزمت نفسک الذنب و۲» - فقیه علیک الحد و تعطى الميراث و إن شئت أقوت - فلاعت أدنی قرابتها إليها ولا میراث لک. «

(۴۵۷) زیرا دو نفر از راویان زیدیه هستند. (علامه حلی، مختلف الشیعه فی احکام الشریعه، ۷/ ۴۵۱) به علاوه برخی معتقدند شیخ این روایت را به خاطر اعتقاد به آن نقل نکرده، بلکه صرفه به منظور نقل روایت بوده است. سایر فقهای ما نیز از جمله شیخ مفید و سید مرتضی آن را بیان نکرده‌اند (محقق حلی، مختصر النافع، ۲/ ۷۰۳). ضمن این که این روایات خلاف قاعده هستند؛ از این جهت که لعان شرعاً بین زوجین است و به غیر زوجه سرایت نمی‌کند و بعید است که مراد از لعان وارث یا خویشاوندان در روایات، لعان حقیقی و بیان صیغه لعان از طرف نزدیکان زن باشد، بلکه مراد لزوم حضور نزدیکان زن است (ترحینی عاملی، ۷/ ۳۰۲)؛ زیرا غالباً وارث بر فعل مورث یقین ندارد و ادعای وارث مبنی بر عدم علم به فعل میت، صورت شرعی لعان را ندارد.

عده‌ای دیگر معتقدند شیخ ابتدا به مضمون این روایات فتوا داده و سپس در کتاب مبسوط و خلاف از آن رجوع کرده است (فخر المحققین، ایضاح الفوائد، ۳/ ۴۵۳).

حالت دوم: لعان بر نفی ولد باشد. در این صورت مرد می‌تواند برای نفی ولد ملاعنه کند؛ زیرا فرزند به او ملحق است و موت زن سبب زوال نسب نمی‌شود و تنها راه مرد برای نفی فرزند، لعان است. (علامه حلی، تحریر الاحکام، ۴/ ۱۳۶) و پس از نفی ولد، توارث و سایر حقوق و احکام بین پدر و فرزند منتفی می‌شود (طوسی، المبسوط، ۵/ ۳۰۳)؛ اما توارث بین زوجین منتفی نمی‌شود (کیدری، ۴۶۲). فقها، حتی کسانی که صراحتاً لعان را سوگند می‌دانند (طوسی، الخلاف، ۵/ ۱۰۸) فقط در صورتی که دعوی مالی باشد، یا هدف از آن امر مالی باشد، سوگند را مثبت دعوی می‌دانند (طوسی، المبسوط، ۷/ ۲۴۹؛ ابن حمزه، ۲۱۸؛ علامه حلی، تحریر الاحکام، ۴/ ۲۶۹؛ مؤمن، ۲/ ۷۷۰)؛ به عبارتی سوگند مختص دعوی مالی است، اما لعان صرفه در مورد ادعای زنا و نفی ولد از طرف شوهر قابل اجرا است و لاغیر.

دلیل قائلین به شهادت و سوگند بودن لعان

برخی نیز لعان را مرکب از سوگند و شهادت یا شهادت مؤکد به سوگند دانسته و به ادله‌ای استناد کرده‌اند که مهم‌ترین آن قول خداوند متعال در آیه ۶ سوره نور است که پس از این که در آیه چهارم اثبات زنا را منوط به وجود چهار شاهد دانسته، در آیه ۶ این حکم را تخصیص زده و می‌فرماید: «و گواهانی جز خودشان ندارند، هر یک از آن‌ها باید چهار مرتبه به نام خدا شهادت دهد» در این آیه لعان جانشین شهادت شده است و علاوه بر شهادت سوگند را نیز لازم دانسته، اما این سوگند اثبات کننده نیست، بلکه برای دفع شبهه است؛ بنا براین، لعان شهادتی است که با سوگند تاکید می‌شود؛ زیرا اصل استعمال لفظ در معنای

حقیقی آن است (شهیدثانی، مسالک الافهام، ۱۰/ ۲۴۰) و شهادت زن و شوهر برای اثبات یا رفع حد کفایت می‌کند و لزوم سوگند صرفاً به منظور دفع تهمت است؛ چون در حق خودش شهادت داده و چنانکه می‌دانیم یکی از شرایط قبول شهادت این است که برای شاهد نفعی نباشد. و سوگند خوردن برای رفع تهمت است (علامه حلی، قواعد الاحکام، ۷/ ۴۴۳؛ اسدی حلی، ۴/ ۲۷).

در پاسخ به این استدلال می‌گوییم چنانکه گفته شد؛ در زبان عربی گاهی لفظ شهادت به جای قسم بکار می‌رود، و اصالة الحقیقة زمانی قابل استناد است که قرینه‌ای بر استعمال لفظ در مجاز وجود نداشته باشد، در حالی که در این آیه احکام و شرایط خاصی که در شهادت وجود دارد، لحاظ نشده است. در نتیجه لفظ شهادت در معنای حقیقی خود استعمال نشده است (فاضل هندی، ۸/ ۳۳۳) بنابراین هیچ دلیلی بر شهادت بودن لعان وجود ندارد. همچنین آن گونه که گفته‌اند (شهیدثانی، مسالک الافهام، ۱۰/ ۲۴۰؛ کاظمی، ۴/ ۱۱۴؛ جزیری، ۴/ ۲۱۴) لعان سوگند مؤکد به شهادت نیز نیست. زیرا هرچند لعان در برخی از شرایط با سوگند شباهت دارد، اما از حیث آثار و احکام مترتب بر آن با سوگند متفاوت است (شیرازی، ۲/ ۸۷).

لعان امری مستقل

با توجه به پاسخ‌هایی که به ادله اقوال سه گانه در باب ماهیت لعان داده شد، روشن گردید که دلیل قائل قبولی بر سوگند یا شهادت یا تلفیقی بودن لعان وجود ندارد، بنابراین ممکن است لعان به موازات شهادت و سوگند دلیل مستقل باشد؛ هر چند در برخی از اجزا، احکام و آثار با آن ادله دیگر، شباهت داشته باشد، زیرا اولاً بین هر یک از سوگند و شهادت با لعان تفاوت‌هایی وجود دارد، که به آن‌ها در لابلای پاسخ به ادله اشاره گردید. این تفاوت را می‌توان به سه دسته تقسیم نمود:

الف- تفاوت‌های لعان با سوگند: ۱- سوگند مخصوص دعاوی مالی است، اما لعان در دعاوی مالی استفاده نمی‌شود. ۲- در سوگند امکان رجوع وجود دارد و با رجوع از سوگند آثار مترتب بر آن زایل می‌شود، در حالی که پس از لعان در صورت تکذیب هر یک از طرفین، آثار لعان بار نمی‌گردد، مگر در لعان نفی ولد که پس از تکذیب پدر، حقوق فرزند بر عهده پدر ثابت می‌شود، که این هم به واسطه حکومت قاعده اقرار است، ۳- سوگند به نفع یا به ضرر میت تحت شرایطی ممکن است ولی لعان از طرف میت بنا بر نظر اکثر فقها ممکن نیست، مگر در نفی ولد که از این موضوع استثنا شده است.

ب- تفاوت‌های لعان با شهادت: بین شهادت و لعان هم از جهت شرائط ذکر شده برای لاعن و شاهد و هم از جهت آثار و احکام، نظیر لزوم تعدد شاهدان تفاوت‌هایی وجود دارد که به برخی از آن‌ها اشاره

گردید.

ج- تفاوت لعان با شهادت و سوگند: ۱- لازم نیست که شهادت و سوگند حتمه در حضور حاکم باشد، بلکه اگر در حضور وکیل حاکم یا فرد موثقی باشد کفایت می‌کند، اما لعان احوط آن است که در حضور حاکم انجام شود (امام خمینی، ۲/ ۳۶۱). ۲- لعان از نظر کیفیت اجرا با شهادت و سوگند بسیار متفاوت است. چنان که سوگند و شهادت را یک نفر انجام می‌دهد، اما لعان دو طرفی است. هر چند اگر زن از لعان خودداری کند، صرفه آثار لعان بر مرد بار می‌شود. و تفاوت در کیفیت اجرا، شاهد بر تفاوت در ماهیت است. ۳- شهادت و سوگند هر دو غالباً فقط مثبت دعوا هستند، اما لعان در کنار اثبات دعوا، حد مترتب بر دعوا را بر می‌دارند.

ثانیاً هر چند لعان در چهار بار اول مشتمل بر لفظ شهادت و متضمن لفظ جلاله (سوگند) می‌باشد، اما در بار پنجم مشتمل بر لفظ لعنت یا غضب است که برای نفرین بکار می‌رود. لذا لعان اگر ظاهر مرکب از شهادت و سوگند باشد، مشتمل بر نفرین نیز خواهد بود و این نیز نشانه این است که لعان امر مستقلی است.

ثالثاً لعان از برخی جهات به اقرار نیز شبیه است، بویژه نسبت به مرد، زیرا با لعان مرد اقرار به عدم استحقاق ارث و غیره دارد. لذا اگر به صرف این که چیزی دارای برخی از اجزا، احکام و آثار مشترک با امری است، آن چیز را عین آن قرار دهد، باید از جهتی لعان را اقرار نیز بدانیم، در حالی که احدی به این امر قائل نشده است. ضمن این که این گونه تطبیق قیاس مستنبط العله است که از نظر امامیه پذیرفته نیست. بنابراین؛ لعان امری مغایر با شهادت و سوگند است. لذا ممکن است مراد فقها از سوگند بودن یا شهادت بودن لعان، سوگند و شهادت به معنای اصطلاحی آن که دارای شرایط خاصی است، نباشد، بلکه به خاطر شباهت‌هایی که بین سوگند و شهادت و لعان در برخی الفاظ، شرایط و احکام وجود دارد، مجازاً یا مسامحه از آن به سوگند و شهادت تعبیر شده باشد (طوسی، المبسوط، ۵/ ۳۰۳؛ همو، تهذیب الاحکام، ۵/ ۱۳؛ اسدی حلی، ۴/ ۲۷). اگر گفته شود در روایات از قول نبی مکرم اسلام آمده است: «من فقط بر اساس شهادت‌ها و قسم‌ها بین شما قضاوت می‌کنم» (کلینی، ۷/ ۴۱۴)^۱ و حرف انما بر حصر امارات قضایی در شهادت یا سوگند دلالت دارد. لذا لعان را نمی‌توان دلیل مستقل از شهادت و سوگند دانست، در جواب می‌گوییم: مراد از بین و یمین دلیل است، یعنی من بر اساس ادله بین شما حکم می‌کنم. این دلیل ممکن است شهادت باشد، ممکن است سوگند باشد، ممکن است لعان باشد. به عبارتی دو مصداق بارز و معروف دلیل را ذکر کرده، ولی مراد ایشان خود دلیل است. نه فقط همان دو مصداق از دلیل. دلیل ما این

۱. «عن ابن ابي عمير عن سعد بن هشام بن الحكم عن ابي عبد الله ع قال قال رسول الله ص إنما أفضى بينكم بالبينات والأيمان.»

است که برخی از موارد از امارات قضایی محسوب می‌شوند و قاضی بر اساس آن‌ها حکم می‌کند، مثل اقرار، ولی از بینه و سوگند نیستند، یا اصلاً از امارات نیستند ولی باز هم قاضی بر اساس آن‌ها حکم می‌کند، مثل علم. بنابراین مستقل بودن لعان منافاتی با روایت مذکور ندارد.

نتیجه‌گیری

هرچند لعان شباهت‌های زیادی با سوگند و شهادت دارد؛ اما چنان که گفته شد لعان نه شهادت است، نه سوگند و نه شهادت مؤکد به سوگند و نه برعکس؛ بلکه خداوند متعال به عنوان شارع و قانونگذار شیوه مستقلی را به عنوان لعان به موازات شهادت و سوگند وضع نموده که احکام خاص خود را نظیر؛ نفی حد و یا نفی ولد، انقطاع نکاح و... دارد. لذا برای دانستن شرائط و حکم موارد مشکوک لعان نمی‌توان به ادله شهادت یا سوگند مراجعه نمود؛ بلکه از آنجا که لعان یک امر تأسیسی و تعبدی است، باید به ادله خود لعان و در صورت نبود حکم مساله در ادله لعان به اصول عملیه متناسب با مورد مشکوک مراجعه نمود. مثلاً اگر در شرط بودن اسلام در لعان کنندگان شک کردیم با توجه به این که شبهه حکمیه وجوبیه است، بر اساس اصل برائت به شرط نبودن آن حکم می‌کنیم.

منابع

قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.

- ابن ادريس، محمد بن احمد، *السرائر الحاوی لتحرير الفتاوی*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ق.
- ابن بابویه، محمد بن علی، *المقنع*، قم، مؤسسه امام هادی، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.
- _____، *من لا یحضره الفقیه*، تهران، نشر صدوق، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.
- ابن جنید اسکافی، محمد بن احمد، *مجموعه فتاوی ابن جنید*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.
- ابن حمزه، محمد بن علی، *الوسیله الی نیل الفضیله*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق.
- ابن عاشور، محمد طاهر، *التحریر و التنویر*، بیروت، مؤسسة التاریخ، چاپ اول، ۱۴۲۰ ق.
- ابن فارس، احمد بن فارس، *معجم مقاییس اللغة*، مرکز النشر مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ ق.
- ابن فهد حلی، احمد بن محمد، *مهذب البارع فی شرح المختصر النافع*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۷ ق.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، قم، نشر ادب، چاپ اول، ۱۴۰۵ ق.
- امامی، حسن، *حقوق مدنی*، تهران، سازمان انتشارات ابوریحان، ۱۳۴۶.

ترحینی عاملی، محمد حسین، *الزبدة الفقهیه فی شرح روضة البهیه*، قم، دارالفقه للطباعة و النشر، چاپ چهارم، ۱۴۲۷ ق.

جزیری، عبد الرحمن، *الفقه علی المذاهب الاربعه*، لبنان، چاپ اول، ۱۴۱۹ ق.

جعفری لنگرودی، محمدجعفر، *ترمینولوژی حقوق*، تهران، انتشارات گنج دانش، چاپ نوزدهم، ۱۳۸۷.

جوهری، اسماعیل بن حماد، *الصحاح*، تحقیق احمد عبد الغفور، بیروت، دار العلم للملایین، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.

حر عاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشیعه*، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.

حویزی، عبدعلی بن جمعه، *تفسیر نور الثقلین*، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، قم، اسماعیلیان، چاپ چهارم، ۱۴۱۵ ق.

خمینی، روح الله، *تحریر الوسیله*، قم، مؤسسه مطبوعات دار العلم، چاپ اول، بی تا.

زركشی، محمد بن عبدالله، *البرهان فی علوم القرآن*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارالمعرفة، بی تا.

شهید ثانی، زین الدین بن علی، *الروضه البهیه فی شرح اللمعه*، قم، کتابفروشی داوری، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.

_____، *مسالك الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام*، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.

شیرازی، صادق، *التعلیقات علی شرائع الاسلام*، چاپ ششم، قم، انتشارات استقلال، ۱۴۲۵ ق.

صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر، *جواهر الکلام*، تهران، المكتبة الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۴ ق.

طباطبائی، محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، اسماعیلیان، چاپ پنجم، ۱۴۱۲ ق.

طباطبائی کربلایی، علی بن محمدعلی، *ریاض المسائل*، قم، مؤسسه آل البيت، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق.

طوسی، محمد بن حسن، *الاستبصار فیما اختلف من الاخبار*، تهران، دار المکتب الاسلامیه، چاپ اول، ۱۳۹۱ ق.

_____، *الخلافة*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۷ ق.

_____، *الرسائل العشر*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۴ ق.

_____، *المبسوط فی فقه الامامیه*، تهران، مکتبه المرتضویه، چاپ سوم، ۱۳۸۷ ق.

_____، *تهذیب الاحکام*، تهران، دار الکتب، چاپ اول، ۱۴۰۷ ق.

عاملی، محمدبن علی، *نهاية المرام فی شرح مختصر شرائع الاسلام*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق.

علامه حلی، حسن بن یوسف، *ارشاد الازهان*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.

_____، *تحریر الاحکام الشرعیه علی مذهب الامامیه*، قم، مؤسسه امام صادق، چاپ اول، ۱۴۲۰ ق.

_____، *قواعد الاحكام فى معرفة الحلال و الحرام*، قم، دفتر انتشارات اسلامى، چاپ اول، ١٤١٣ ق.

_____، *مختلف الشيعه فى احكام الشريعة*، قم، دفتر انتشارات اسلامى، چاپ دوم، ١٤١٣ ق.

على، جواد، *المفصل فى تاريخ العرب قبل الاسلام*، بيروت، دارالعلم للملادين، چاپ دوم، ١٩٧٨ م. فاضل جواد، جواد بن سعيد، *مسالك الافهام الى آيات الاحكام*، بى جا، بى تا.

فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله، *كنز العرفان فى فقه القرآن*، قم، انتشارات مرتضوى، چاپ اول، ١٤٢٥ ق. _____، *نضد القواعد الفقهيه على مذهب الاماميه*، قم، انتشارات كتابخانه آيت الله مرعشى نجفى، چاپ اول، ١٤٠٣ ق.

فاضل هندی، محمد بن حسن، *كشف اللثام و الابهام عن قواعد الاحكام*، قم، دفتر انتشارات اسلامى، چاپ اول، ١٤١٦ ق.

فخرالمحققين، محمد بن حسن، *ايضاح الفوائد فى شرح المشكلات القواعد*، قم، مؤسسه اسماعيليان، چاپ اول، ١٣٨٧ ق.

فضل الله، محمد حسين، *تفسير من وحي القرآن*، بيروت، دار الملاك للطباعة و النشر، چاپ دوم، ١٤١٩ ق.

فيض كاشانى، محمد محسن ابن شاه مرتضى، *تفسير صافى*، تهران، صدر، چاپ دوم، ١٤١٥ ق.

قريشى، على اكبر، *قاموس قرآن*، تهران، دار الكتب الاسلاميه، چاپ ششم، ١٤٢١ ق.

قطان حلى، محمد بن شجاع، *معالم الدين فى فقه آل ياسين*، مؤسسه امام صادق، چاپ اول، ١٤٢٤ ق.

قمى، على بن محمد، *جامع الخلاف و الوفاق*، قم، نشر زمينه سازان ظهور امام عصر، ١٤٢١ ق.

قمى، على بن ابراهيم، *تفسير قمى*، تحقيق طيب موسوى، قم، دارالكتاب، چاپ چهارم، ١٣٦٧ ق.

كلينى، محمد بن يعقوب، *الكافى*، قم، دار الحديث للطباعة و النشر، چاپ اول، ١٤٢٩ ق.

كيدرى، محمد بن حسين، *اصباح الشيعه بمصباح الشريعة*، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، چاپ اول، ١٤١٦ ق.

مجلسى، محمد باقر بن محمد تقى، *بحار الأنوار*، بيروت، مؤسسه الطبع و النشر، چاپ اول، ١٤٤٠ ق.

_____، *مرآة العقول فى شرح اخبار آل الرسول*، تهران، دار المكتب الاسلامى، چاپ دوم، ١٤٠٤ ق.

_____، *ملاذ الاخيار فى فهم الاخبار*، قم، كتابخانه آيت الله مرعشى، چاپ اول، ١٤٠٦ ق.

محقق حلى، جعفر بن حسن، *المختصر النافع*، تهران، الدراسات الاسلاميه فى مؤسسة البعثة، چاپ سوم، ١٤١٠ ق.

_____، *شرايع الاسلام فى مسائل الحلال و الحرام*، قم، مؤسسه اسماعيليان، چاپ دوم، ١٤٠٨ ق.

_____، *نكت النهايه*، قم، دفتر انتشارات اسلامى، چاپ اول، ١٤١٢ ق.

- محقق سبزواری، محمد باقر بن محمد مؤمن، *کفایة الاحکام*، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۳ ق.
- مغنیه، محمد جواد، *فقه الامام الصادق*، قم، مؤسسه انصاریان، چاپ دوم، ۱۴۲۱ ق.
- مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ اول، ۱۳۷۴.
- نوری، حسین بن محمد تقی، *مستدرک الوسائل*، بیروت، مؤسسه آل البيت، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق.

